

اخلاق امام باقر علیه السلام

مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود و به خانه ی امام بسیار می آمد و به آن گرامی می گفت...



مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود و به خانه ی امام بسیار می آمد و به آن گرامی می گفت: «...در روی زمین بغض و کینه ی کسی را بیش از تو در دل ندارم و با هیچکس بیش از تو و خاندانت دشمن نیستم! عقیده ام آنست که اطاعت خدا و پیامبر و امیر مؤمنان در دشمنی با توست، اگر می بینی به خانه ی تو رفت و آمد دارم بدان جهت است که تو مردی سخنور و ادیب و خوش بیان هستی!» در عین حال امام علیه السلام با او مدارا می فرمود و به نرمی سخن می گفت. چندی بر نیامد که شامی بیمار شد و مرگ را رویا روی خویش دید و از زندگی نومید شد، پس وصیت کرد که چون در گذرد ابو جعفر «امام باقر» بر او نماز گزارد.

شب به نیمه رسید و بستگانش او را تمام شده یافتند، بامداد وصی او به مسجد آمد و امام باقر علیه السلام را دید که نماز صبح به پایان برده و به تعقیب نشسته است، و آن گرامی همواره چنین بود که پس از نماز به ذکر و تعقیب می پرداخت.

عرض کرد: آن مرد شامی به دیگر سرای شتافته و خود چنین خواسته که شما بر او نماز گزارید. فرمود: او نمرده است... شتاب مکنید تا من پیامبر.

پس برخاست و وضو و طهارت را تجدید فرمود و دو رکعت نماز خواند و دستها را به دعا برداشت، سپس به سجده رفت و همچنان تا بر آمدن آفتاب، در سجده ماند، آنگاه به خانه ی شامی آمد و بر بالین او نشست و او را صدا زد و او پاسخ داد، امام او را بر نشانید و پشتش را به دیوار تکیه داد و شربتی طلبید و به کام او ریخت و به بستگانش فرمود غذاهای سرد به او بدهند و خود بازگشت.

دیری بر نیامد که شامی شفا یافت و به نزد امام آمد و عرض کرد:

«گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردمانی ...»

«محمد بن منکدر» - از صوفیان آن روزگار - می گوید:

در روز بسیار گرمی از مدینه بیرون رفتم، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم - همراه با دو تن از غلامانشان - یا دو تن از دوستانش - از سرکشی به مزرعه ی خویش باز می گردد با خود گفتم: مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی در پی

دنیاست! باید او را پند دهم.

نزدیک آمدم و سلام کردم، امام در حالی که عرق از سر و رویش می ریخت با تندى پاسخ داد. گفتم: خدا ترا به سلامت بدارد

آیا شخصیتی چون شما در این هنگام و با این حال در پی دنیا می رود! اگر در این حالت مرگ در رسد چه می کنی؟ فرمود به خدا سوگند اگر مرگ در رسد در حال اطاعت خداوند خواهم بود زیرا من بدینوسیله خود را از تو و دیگر مردمان بی نیاز

می سازم، از مرگ در آنحالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم.

گفتم: رحمت خدا بر تو باد، می پنداشتم که شما را پند می دهم اما تو مرا پند دادی و آگاه ساختی.